

سهراب اسدی (تویسرکانی)

www.ketab.ir

## جنایتی مبهم



گردآورنده و مؤلف : شهرام گرگانی



ناشر: ستایش حور



ویراستار: سلیمان اسماعیلی



نوبت چاپ: اول ۱۳۸۴

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه



چاپ و صحافی: نقش گستر



شابک:

۹۶۴-۹۴۷۳۳-۸-۶



گرگانی، شهرام

جنایتی مبهم - گردآورنده و مؤلف شهرام گرگانی - تهران.

ستایش حور. ۱۳۸۴. ویراستار سلیمان اسماعیلی

۲۹۶ ص: مصور

ISBN: 964-94733-8-6: ۲۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا.

نمایه

۱- ایالات متحده امریکا - روابط خارجی - افغانستان. ۲-

افغانستان - روابط خارجی - ایالات متحده. ۳- ایالات متحده -

سیاست و حکومت - قرن ۲۰ م. الف، عنوان.

۳۲۷/۷۳۰۵۸

E ۱۸۳/۸ / ۷۵۴ الف

۸۴-۵۹۶۳ م

کتابخانه ملی ایران

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

## بجای پیشگفتار

### تلخ ترین حقایق تاریخ

انسان وقتی اوراق پراز حادثه تاریخ را ورق می زند می بیند که حکام جبار و خون آشام برای افزودن دو وجب خاک به قلمرو خود و یا حاکمیت و فرمان راندن به افراد بیشتر چه فجایع و چه جنایاتی که مرتکب نمی شدند. صفحات تاریخ پر است از قتل ها، غارت ها، آدمکشی ها و چپاول ها برای چند روز بیشتر با قدرت ماندن و با زور و پنهان های مختلف حکم راندن. کسانی چون ضحاک ماردوش ها، شاپور ذو الاکتاف ها، اسکندر ها، چنگیز ها، هیتلرها و دیگر حکام بی رحم تلخ ترین وقایع تاریخ بشری را رقم زده و نام آنان با بدنامی و ظلم و جور در صفحات تاریخ نقش بسته است.

### بیوراسب یا ضحاک

پارسیان او را بیوراسب خوانند و تازیان وی را ضحاک نامند و گویند از زدها که آمده که به معنی ازدهاست. ایرانیان از این جهت او را بیوراسب می خوانند که هزاراسب با زینتها و لگامها و هر چه بایسته اسبان بود داشته است. یمنیان او را از خود می دانستند و سرافراز بودند که وی از آنان است. پدرش پادشاه یمن بود. شیطان فریض داد تا پدر را بکشد و به او گفت: اگر پدر

رابکشی، من پیمان می بندم که فرمانروائی هفت اقلیم را به چنگ خواهی آورد. پس اوبا مکرو حيله پدر را کشت و هر چه داشت صاحب شد. وقتی برار يکه قدرت تکیه زد ظلم و ستم روا داشت. اهریمن از این کار خرسند و خوشحال بود یک روز به صورت آدمی برا و ظاهر شد و به او گفت: من مردی خوالیگرم و در ساختن خورش شاهانه که شاه راحالی دگر دهد چیره دستم، چون مرا به خدمت گماری بر این کار کمر بندم.

بیوراسب یا ضحاک دستور داد نمونه ای از غذا برای او آماده کند. که او هم اینچنین کرد و وقتی از آن خورد آنرا باب طبع خویش یافت و از او خواست تا در خدمت وی باشد. اهریمن رفته رفته با انس و الفت بیشتر خود را در دل ضحاک جای داد، رفته رفته او را به خوردن گوشت عادت داد تا دلش را سخت گردانید تا به ریختن خون مردم گستاخ سازد و هر چه به او بگوید بی درنگ بپذیرد.

استاد فریب و نیرنگ ابتدا از گوشت پرندگان شروع کرد و کم کم ضحاک را به گوشت چارپایان و میش ها عادت داد. او خورشهای رنگارنگ می ساخت و چون ضحاک مردی شکمبازه و بسیار خوار بود ارادت خاصی به اهریمن پیدا کرد. روزی ضحاک با خرسندی و خوشحالی از انجام وظیفه اهریمن به او گفت: تو در این باره به ما خدمت شایانی کرده ای حال از ما چیزی بخواه تا در بر آورن آن حاجت ترا یاری کنیم.

اهریمن با افکار شیطانی که مدتها در مخيله اش در حال تکمیل بود او را گفت: آرزوی دارم که اگر آنرا بر آورده سازی مرا رهین منت خود قرار خواهی داد و آن اینکه اجازه دهی بوسه ای بر شانه هایت بزنم. ضحاک بی خبر از آینده شوم که همان بوسه برای اوبه دنبال خواهد داشت با خوشروئی خواهش او را بپذیرفت و شیطان با خواندن وردی ابلیسی و دمیدن بر کتف ضحاک بوسه ای بر.

شانه های او بود که در اثر این جادوگری دوما را از جای بوسه های وی سر در آوردند هربار که آنان را می بریدند دوباره بیرون می شدند و باعث نگرانی و ناراحتی ضحاک بودند . پس از مدتی اهریمن خود را به صورت حکیمی براو عرضه کرد و گفت داروی درد ترا من می دانم و می توانم ترا از این درد ورنج نجات دهم ضحاک به او گفت : اگر چنین کنی کسی را از تونزدیکتر به خود نمی دانم . او حاضر بود برای ادامه ظلم و ستم و چند روز بیشتر ماندن در این جهان دست به هر کاری بزند چون قدرتمند بود!! . شیطان به او گفت : تا زننده هستی این دوما را تو را رها نخواهند کرد تنها راه علاج و آرام شدن آنان اینست که روزانه مغز دوجوان به آنان بخورانی تا ساکت شوند و تو هم آرامشی بیایی. ضحاک این چنین کرد بلافاصله دستور داد دوجوان را سر بریدند و مغز آنان را خوراک مارها کردند مارها با خوردن آن خوراکی آرام گرفتند و ضحاک هم توانست چند ساعتی به خواب ناز فرو رود . ولی وقتی مارها گرسنه شدند دوباره باعث اذیت و آزار ضحاک شده امر به کشتن دوجوان دیگر داد و این کار همچنان ادامه یافت تا تعداد بیشماری از جوانان طعمه مارهای ضحاک شدند تا او بماند و بیشتر ظلم و ستم کند چون مقامی داشت که لازمه اش ظلم و ستم بود.

ضحاک به دادخواهی مردمان گوش فرامی داد و هر گزبه داد، ستم دیده ای نرسید ، جور و جفای وی همه جا را پر کرده بود، رحم در قلموس زندگی وی جایی نداشت . او فقط به ماندن و ادامه شاهنشاهی با ظلم و ستم فکرمی کرد و دیگر هیچ، تا اینکه فردی بنام کاوه اصفهانی که شغل آهنگری داشت به اتفاق گروهی که مجهزه گرزهای آهنین بودند براو هجوم برده و چون در خواب دیده بود که کشته خواهد شد. با کشتنش خواب وی نیز تعبیر گردید و به این طریق به آن همه پیدادگری ها خاتمه داده شد . ولی سرنوشت او توأم با ظلم و ستم

در صفحات تاریخ ثبت شده تا شاید عبرتی برای دیگران باشد!!

### خونخواری دیگر

وقتی روزگاردارایان رسید اسکند رپادشاهی ایران را بر پادشاهی مصر و روم بیفزود و قدرتی بیش از حد پیدا کرد. در لوی همین قدرت فرمان داد آتشکده هارا و ایران کردند و هیربدان را کشتند. کتابهای زرتشت را که با آب طلانوشته شده بودند سوزاندند و در عراق و فارس و دیگر شهرهای ایران کوشکی نمود. آنها را ویران کرد و هر چه بود از میان برد می گویند تخت جمشید را به خواست معشوقه اش به آتش کشید و آن اثر ارزنده و تاریخی را ویران ساخت.

اوبرای دور ساختن ایران از عمران و آبادانی به همه کاری دست زدها با لشکریانش هجوم برده و آن را خراب و ویران ساخت. و از اختلاف حکام و امرای ایرانی سود می برد و پیوسته آنانرا به جنگ و جدل بایکدیگر وامیداشت.

او در کشور هند آن زمان نیز مرتکب فجایع و جنایات فراوان شد عبادت وی این بود که به هر شهر وارد می شد آنرا ویران می کرد و اموال ساکنین را به غارت می برد. یقینا داستان جنگ پیل سواران او را شنیده اید که بامشعل کردن آتش در مجسمه های تعبیه شده، پیلان هندی را به رعب و وحشت و بیم و هراس واداشت و از این راه شکستی به نیروهای هندی آورد و تعداد بیشماری از آنان را به قتل رسانید. زندگی حکام این چنینی سراسر جنگ و جدل و خونریزی و آدمکشی بوده است.

## فرمانروایی دیگر

می گویند شاپور قبل از اینکه به دنیا بیاید شاه بود چون پدر او که آذر نام داشت از بس سفاک و بی رحم بود مردمان را چه گناهکار و چه بی گناه از دم تیغ می گذراند. بزرگان و نجبا از این رفتار وی به تنگ آمده با همدستی هم او را کشتند و مردم را از این خطری که هر روز دامگیرشان بود نجات دادند. ضمناً پسرش را نیز کور کردند و تاج شاهنشاهی را در خوابگاه ملکه که در آن زمان باردار بود آویختند. بهمین دلیل او قبل از به دنیا آمدن پادشاه شد. چون به این ترتیب پابه عرصه وجود نهاد سیمای بزرگواری از او آشکار گشت.

وزیران و فرماندهان همه و همه مراقب بودند تا صدمه ای به این شاه نوجوان نرسد. همه گوش به فرمان وی منتظر دستورات او بودند تا هر چه او بفرماید همان کنند. او رفته رفته بزرگتر شد و همزمان با این رشد اندام، فکر سیاسی وی هم پیش میرفت و از آنجا ثیکه قدرت همیشه با ظلم و ستم همراه است با آموختن فنون جنگ و آئین سوارکاری و دلاوری به کارگیری آنان در سایه قدرت دستی قوی یافت و به فکر انتقامجویی از کسانی افتاد که پدرش را به قتل رسانده بودند.

او بالاشکریانی فراوان از دریا گذشت و به ساحل رسید و مردم بحرین را از دم شمشیر گذراند و آنان را پراکنده ساخت. او همچنان پیش رفت و تعداد زیادی از اعراب قبیله بنی تمیم و بکرین و ایل و عبدالقیس بکشت تا آنجا که از قتل این مردمان سیل خون به راه افتاد. سپس به شهر عبدالقیس رفت و کتفهای اهالی آن شهر را بکند و پتک عذاب بر سرشان فرود آورد. بعد به یمامه رسید و در آنجا

برد. پس از این اقدامات به شهرهای «بکر»، «تغلب» در میان کشور ایران و بلندیهای روم در زمینهای شامات حمله برد و چون دست قضا و قدر بر آنان فلاکت و نگون بختی آورد و بسان آتشی که بر چوب خشک افتد، بر جانشان زد. دیگر اعراب را در جایگاهها و پناهگاههایشان همچنان سرکوب کرد و بکشت و شانه های پنجاهزارتن از آنان را بر کند تا شهرت ذوالاکتاف گرفت.

هنوز شمشیرهای شاپور از خون تازیان سیراب نشده و خود نیز از کینه یی که از آنان به دل داشت آسوده نگشته بود که روزی پیرزنی راه براو گرفت و ناله سرداد. این خود رسم شاهان بود که برای هر کسی که آنان را به فریاد می خواند از پی دادرسی به گوش می ایستادند. در برابرش استاد. پیرزن گفت: ای شاه اگر به خوانخواهی آمده ای، به کام خود رسیده ای و از آن نیز گذشته است و اگر می خواهی که همه عربان را از دم تیغ بگذرانی بدان که این راه را بادافراه و کیفری است. هر چند پس از این باشد.

شاپور فرمان داد که از کشتار دست بدارند. گویند پیرزن در گفتار خود به محمد پیامبر که درود خدا براو باد و خونخواهی تازیان از پارسیان نظر داشته است که گزارش آشکار شدن او پیش از زادنش به روزگاران دراز آغاز آن نامعلوم است بر سر زبانها بود. شاپور نیز دست از خون ریختن کشید که شنیده بود با ظهور پیامبر، تند باد انتقام عرب و زیدن خواهد گرفت و بر پارسیان به نام پیامبر پیروز خواهند گشت.

این نمونه ای از جور و ستمی است که در سایه قدرت برای این حاکم پدید آمد.

مشابه این فجایع در تاریخ فراوان است و نمی توان گفت: دنیا از این جنایتها خالی خواهد شد که اگر اینچنین باشد دینائی خواهیم داشت با افکاری



ایده آل؛ ولی افسوس که هیچ نشانه ای از وجود چنین دنیائی هرگز نبوده و آینده هم خدا می داند.

در عصر حاضر «بوش ها» و «شارون ها» با استفاده از زورگوئی ها و ظلم و ستمهای پیشینیان خود صفحات تاریخ را از رفتار و کردارهای زشت و قبیح پر می نمایند. با دستور «شارون» نخست وزیر اسرائیل فلسطینیها دسته دسته به قتل می رسند و در گور دسته جمعی دفن می شوند. با این حال همدست جنگی وی «جورج بوش» رئیس جمهوری آمریکا در این دنیای وارونه و وارنه او را مردی صلح طلب معرفی می کند. در فرهنگ عرف و کتب لغت چنین آمده است اگر به کسی نسبتی دهند که دارای آن شرایط نباشد او را مسخره کرده اند. همچون نام زلفعلی برای افراد کچل، یا نام عینعلی برای کسانی که نابینا هستند. یا نامیدن آدمی لنگ یا شل به قدمعلی و امثالهم. با استفاده از این روش به نظرمی رسد که «جورج بوش» از روی تمسخر «شارون» نخست وزیر جانی اسرائیل را به این صفت نداشته توصیف کرده و او را صلح طلب خوانده است و همین ظلم و ستمها و کشت و کشتارها و قتل و غارت ها را برای ماندن و ادامه حیاتی این چنین ظالمانه اقدامی در مسیر انسانیت توأم با صلح طلبی قلمداد می نماید.

جائی از این دنیای پهناور نیست که نشانه های ظلم و بیدادگری از این ابر قلدر جهان در آنجا نباشد و هر روزه جهانیان شاهد این ادعا در جایجای کشورها و سرزمینهای باشند.

که البته در مورد آینده تاریخ قضاوت خواهد که گردانندگان اینگو وقایع دردناک چه نقشه های شومی به سردارند.